

بررسی فقهی و حقوقی

اثر فسخ نسبت به قراردادهای سابق*

- مهدی چگنی^۱
- سعید سیاه‌بیدی کرمانشاهی^۲

چکیده

به طور سنتی، یکی از وجوه افتراق فسخ و بطلان قرارداد را این امر می‌دانند که بطلان، عقد را از ابتدای اثر می‌کند و فسخ، نسبت به گذشته اثر نداشته و عقد را نسبت به آینده بلااثر می‌سازد. اما مسئله این است که در فقه امامیه و حقوق کنونی، آیا بحث عدم تأثیر عقد نسبت به گذشته یک قاعده است و در موارد متعدد قابل استناد است یا خیر؟ و در صورت وجود چنین قاعده‌ای، استثنائات قاعده مزبور چه مواردی است؟ پژوهش فقهی و حقوقی حاضر نشان می‌دهد که بر خلاف حقوق کشورهای نظیر فرانسه و مصر که در آن‌ها فسخ اصولاً اثر قهقربایی دارد، در نظام حقوقی ما به عنوان یک قاعده می‌توان گفت که اثر فسخ ناظر به آینده است و نسبت به قراردادهای سابق بر خود فاقد اثر است. لیکن این قاعده نیز مانند بسیاری از قواعد دیگر، مصون از تخصیص

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۱۲.

۱. استادیار دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (chegeni_isu@yahoo.com).

۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (siahbidsaeed@gmail.com).

نمانده و در موارد متعددی نظیر قراردادهای فرعی، قراردادهای تبعی، برخی معاملات تاجر پس از انعقاد قرارداد ارفاقی و نیز معاملات متعاقب بیع خیار، فسخ قرارداد اصلی نسبت به قراردادهایی که بعد از عقد اصلی و پیش از فسخ منعقد شده‌اند، دارای اثر است و حسب مورد باعث انحلال، عدم نفوذ یا بطلان قراردادهای مزبور می‌گردد.

واژگان کلیدی: فسخ، بطلان، اثر قهقرایی، فقه امامیه.

طرح مسئله

فسخ به لحاظ لغوی به معنای «نقض شیء» است؛ لذا هنگامی که شخصی می‌گوید بیع را فسخ کردم، یعنی آن را نقض کردم (طریحی، ۱۴۱۶: ۴۳۹/۲). در اصطلاح فقها نیز «فسخ عبارت است از اخراج عوضین از ملک متعاقدین و ادخال آن‌ها در ملک ایشان» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳۸۱/۵). در اصطلاح حقوقی نیز «فسخ عبارت از برهم زدن عقد لازم است، در مواردی که قانون اجازه می‌دهد» (امامی، بی‌تا: ۵۴۴/۱).

فسخ یکی از اسباب انحلال قرارداد است و از جنبه‌های گوناگونی قابل بررسی است؛ لیکن یکی از مسائلی که در زمان فسخ قرارداد مطرح می‌شود و باید بدان پاسخ گفت، این است که فسخ قرارداد از چه زمانی مؤثر واقع می‌شود؟ آیا مانند پاره‌ای از نظام‌های حقوقی (فرانسه و مصر) فسخ عقد باعث می‌شود که عقد از ابتدا منحل شود یا اینکه اثر فسخ ناظر به آینده است و نسبت به زمان گذشته فاقد اثر است؟ و در صورت اخیر، آیا اصل تأثیر فسخ نسبت به آینده یک اصل مطلق و بدون استثناء است یا می‌توان در برخی موارد از این اصل دست برداشت؟

باید توجه داشت که تأثیر قهقرایی فسخ می‌تواند نسبت به مسائل متعددی مورد بررسی قرار گیرد؛ برای مثال بررسی این امر که اثر فسخ بر تصرفات مادی طرفین در مورد معامله چگونه است؟ یا اینکه فسخ قرارداد چه تأثیری بر منافع عوضین دارد؟ هر یک از موضوعات مزبور می‌توانند به صورت مستقل مورد پژوهش قرار گیرند؛ لیکن موضوع نوشتار حاضر، هیچ یک از موارد مزبور نیست، بلکه بررسی این امر است که اثر فسخ نسبت به معاملات سابق بر آن چیست؟ توضیح آنکه بعد از انعقاد قراردادی نظیر بیع، ممکن است معاملات متعددی در خصوص مبیع انجام شود، مثلاً مبیع به دیگری

فروخته یا اجاره داده شود یا حتی برای توثیق یک دین، به رهن گذاشته شود، حال چنانچه عقد بیع فسخ شود، فسخ قرارداد چه تأثیری بر قراردادهای سابق بر خود دارد؟ در پژوهش حاضر برای پاسخ گویی به سؤال فوق، در مبحث نخست، به بررسی موضوع در فقه امامیه پرداخته می شود و سپس در مبحث دوم، با توجه به سابقه فقهی بحث، به بررسی موضوع در حقوق کنونی و تحولات آن خواهیم پرداخت.

۱. اثر فسخ بر قراردادهای سابق در فقه امامیه

بررسی تأثیر فسخ بر قراردادهای سابق در فقه امامیه، نیازمند بررسی وضعیت مالکیت طرفین در دوران وجود خیار است؛ زیرا بررسی این وضعیت بر چگونگی اثر فسخ نسبت به قراردادهای سابق مؤثر است. لذا در گفتار نخست به بررسی موضوع خواهیم پرداخت و سپس با توجه به مباحث مطرح شده در گفتار نخست، به ترتیب تأثیر فسخ بر قراردادهای سابق بر آن را که حسب مورد، قابل فسخ (گفتار دوم) یا غیر قابل فسخ (گفتار سوم) باشند، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱-۱. وضعیت مالکیت طرفین قرارداد در دوران وجود خیار

با بررسی و تتبع در اقوال فقهای امامیه در خصوص وضعیت مالکیت طرفین قرارداد در دوران وجود خیار می توان دو نظریه را به شرح زیر مطرح نمود:

نظریه نخست: ملکیت بر مبیع با خود عقد منتقل می گردد و مشتری حق هر گونه تصرف در آن را دارد. به عبارت دیگر، وجود یا عدم وجود خیار، محدودیتی در ملکیت مشتری ایجاد نمی کند. این نظریه در مقابل نظریه ای قرار دارد که حصول ملکیت را مستلزم انقضای خیار می داند و در برابر آن موضع گرفته و انتقال ملکیت را به صرف عقد می داند (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۶۱/۵؛ همو، ۱۴۱۴: ۱۵۵/۱۱؛ ابن براج طرابلسی، ۱۴۰۶: ۳۵۱/۱). محقق حلی در این زمینه می نویسد:

«مبیع با عقد به ملکیت درمی آید و گفته شده است: آن با عقد و انقضای مدت خیار [به ملکیت مشتری] درمی آید و [قول] نخست، اظهر است» (۱۴۰۸: ۲۷۹/۱؛ برای دیدن نظرات مشابه: ر.ک: فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۸: ۴۸۸/۱؛ نراقی، ۱۴۱۵: ۴۱۶/۱۴؛ کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۳۰۸/۴).

نظریه دوم: مالکیت مبیع برای مشتری متوقف بر انقضای خیار است [البته مراد خیار شرط است]. مشهور فقیهان، مبتکر این نظریه را شیخ طوسی می‌دانند (باقری اصل، ۱۳۹۰: ۲۳۱). شاید ابن جنید را هم بتوان از طراحان این نظریه دانست؛ چنان که شهید اول آورده است:

«ظاهر قول ابن جنید نیز توقف ملکیت بر انقضای خیار است» (عاملی جزینی، ۱۴۱۷: ۲۷۰/۳).

علامه حلی نیز قول مذکور را نظر ابن جنید دانسته است (۱۴۱۳: ۳۵۲/۱) و نظر شیخ طوسی در خلاف نیز بر این است که در صورت وجود خیار شرط در بیع، ملکیت مشتری بر مبیع متوقف بر انقضای خیار است (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲/۳). بیان شد که علت طرح هر یک از این نظریات، آن است که با توجه به پذیرفتن هریک از این مبانی، نتیجه اعمال خیار و فسخ معامله نسبت به معاملات سابق بر آن، متفاوت خواهد بود.

چنانچه نظریه نخست که معتقد است ملکیت با عقد حاصل می‌شود نه انقضای خیار، پذیرفته شود، می‌توان قائل شد با توجه به آنکه مشتری با محدودیتی در تصرف در مبیع مواجه نیست، لذا فسخ بعدی این معامله توسط بایع یا حتی خود مشتری، نسبت به تصرفات ناقله قبل از فسخ تأثیری نخواهد داشت. برای اثبات این نظریه می‌توان دو دلیل به شرح زیر ارائه نمود (ساعی و کزازی، ۱۳۸۹: ۲۸):

۱. همان گونه که حکم عقد به گذشته سرایت نمی‌کند، حکم فسخ نیز به گذشته سرایت نمی‌کند (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۱۴۰/۱۱).
۲. استصحاب آثار مترتب بر عقد، مقتضی این است که آثار فسخ به گذشته سرایت نکند (نجفی، ۱۴۲۲: ۲۰۵).

دلیل اول مبنی بر عدم سرایت آثار اعمال حقوقی به گذشته، اگرچه بین حقوق دانان معاصر نیز طرفدارانی دارد (شهیدی، ۱۳۷۷: ۱۹۹؛ همو، ۱۳۸۸: ۱۹۹)، لیکن از این جهت قابل خدشه است که موجودات حقوقی به منزله واقعیتی خارجی فرض شده است، در حالی که این موجودات، اعتباری و ساخته ذهن حقوق دانان است. لذا چنانچه حقوق بتواند خود را از بند فلسفه برهاند، تصور تأثیر موجودات حقوقی در گذشته ممکن

خواهد بود (برای دیدن نظر مشابه در باب انتقال مالکیت ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۲۳/۱).

در باب رد دلیل دوم مبنی بر استصحاب آثار عقد تا زمان فسخ نیز گفته شده است که در رافعیّت فسخ، تردیدی میان حقوق دانان وجود ندارد و در صورت فسخ، عقد و آثار آن زائل می‌شود. اما اختلاف در زمان رفع آثار است که بر اساس قواعد عقلی می‌گوییم به مانند امور مادی، هر حادثی از لحظه حدوث مؤثر می‌شود و به گذشته تسری ندارد. اما باید گفت این امر مربوط به آن دسته از امور اعتباری است که اقتضای تأثیر قهقرایی ندارند؛ در حالی که فسخ که هدف و فلسفه وجودی آن بازگرداندن وضعیت حقوقی طرفین به قبل از عقد است، اقتضای تأثیر قهقرایی دارد. لذا در چنین وضعیتی، استناد به استصحاب مثبت ادعا نیست (ساعی و کزازی، ۱۳۸۹: ۲۹).

لیکن اگر نظریه دوم مبنی بر انتقال مالکیت از زمان انقضای خیار پذیرفته شود، چنانچه عقد بعد از انقضای خیار فسخ شود، موضوع تابع نظریه نخست خواهد بود. ولی چنانچه عقد قبل از انقضای خیار فسخ شود، از آنجا که بعد از عقد و قبل از انقضای خیار، ملکیت به مشتری منتقل نشده است، فسخ قرارداد مشابه بطلان قرارداد بوده و مانند حالتی است که عقد اصلاً وجود نداشته است؛ لذا تمام تصرفاتی که در فاصله انعقاد عقد تا فسخ انجام شده‌اند، باطل و بلااثر خواهند بود و این امر همان اثر قهقرایی فسخ نسبت به قراردادهای سابق است.

بیان شد که پذیرش نظریه دوم در برخی صور، به پذیرش اثر قهقرایی فسخ نسبت به معاملات سابق منجر خواهد شد. لیکن به هر حال، نظر مشهور همان نظریه نخست است که مورد تبعیت قانون مدنی نیز قرار گرفته و در بند ۱ ماده ۳۶۲^۱ و ماده ۴۵۹^۲ تجلی یافته است و لازم است بررسی شود که آیا مطابق این نظریه نیز فسخ دارای اثر

۱. ماده ۳۶۲ قانون مدنی: «آثار بیعی که صحیحاً واقع شده باشد، از قرار ذیل است: ۱. بمجرد وقوع بیع مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می‌شود...».

۲. ماده ۴۵۹ قانون مدنی: «در بیع شرط، به مجرد عقد مبیع ملک مشتری می‌شود، با قید خیار برای بایع. بنابراین اگر بایع به شرایطی که بین او و مشتری برای استرداد مبیع مقرر شده است، عمل ننماید، بیع قطعی شده و مشتری مالک قطعی مبیع می‌گردد و اگر بالعکس، بایع به شرایط مزبوره عمل ننماید و مبیع را استرداد کند، از حین فسخ، مبیع مال بایع خواهد شد، ولی نمائات و منافع حاصله از حین عقد تا حین فسخ مال مشتری است.».

قهقرایی است یا خیر؟

برای سهولت بررسی مطالب، معاملات مشتری را می‌توان بدین صورت تقسیم‌بندی کرد:

- الف) معاملاتی که مشتری امکان فسخ آن‌ها را ندارد؛
ب) معاملاتی که مشتری امکان فسخ آن‌ها را دارد.

۲-۱. اثر فسخ بر قراردادهای سابق غیر قابل فسخ^۱

فرض کنیم مشتری پس از عقد بیع، معاملاتی نسبت به عین مبیع انجام داده که فسخ آن‌ها ممکن نیست؛ نظیر بیع بلاخيار یا وقف. حال اگر بیع به هر علتی فسخ شود، چه تأثیری بر معاملات مزبور دارد؟ از بررسی اقوال فقها، سه نظریه به شرح زیر قابل استخراج است:

نظریه نخست: انجام این تصرفات توسط مشتری و خروج مبیع از ملکیت وی، در حکم اتلاف است؛ لذا فسخ معامله اول، تأثیری بر تصرفات مشتری نداشته و بایع به مثل یا قیمت مبیع رجوع می‌کند (موسوی خمینی، بی‌تا: ۴۶۶/۱؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۴۶۶/۳؛ کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۲۵۹/۴؛ نیز ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴: ۴۷/۲۳ که این نظر را خالی از قوت ندانسته است).
نظریه دوم: برخی از فقها ضمن بررسی موضوع در بحث خيار غبن، معتقدند که مغبون پس از فسخ معامله اصلی می‌تواند تمام معاملات مشتری را نیز فسخ کند (نراقی، ۱۴۱۵: ۳۹۳/۱۴).

نظریه سوم: برخی دیگر از فقها نیز گفته‌اند با فسخ معامله توسط مغبون، معاملات مشتری باطل می‌شوند و مال به بایع بازمی‌گردد (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۴۰۴/۸).
به نظر می‌رسد اگرچه نظریه دوم و سوم، ضمن بررسی خيار غبن مطرح شده‌اند، لیکن از حیث آثار فسخ اصولاً نباید تفاوتی میان خيار غبن، عیب، تدلیس یا غیره باشد. در تحلیل مبانی نظرات فوق‌الذکر می‌توان گفت که در بیع متضمن خيار برای بایع،

۱. علت استفاده از اصطلاح «غیر قابل فسخ» و به کار نبردن اصطلاح «لازم» این است که وجود خيار منافاتی با لزوم عقد ندارد و لذا عقد لازم خیاری توسط ذوالخيار قابل فسخ است. پس از اصطلاح «غیر قابل فسخ» استفاده شده تا برساند که مراد ما عقد لازمی است که در آن خيار فسخی نیز وجود ندارد.

تصرف مشتری در مبیع، در واقع تصرف در متعلق حق غیر است؛ زیرا به عنوان مثال، بایع مغبون می‌تواند با فسخ معامله، عین را به ملکیت خود بازگرداند؛ لیکن از آنجایی که معامله عین در ملک مشتری صورت گرفته، معامله صحیحی است و دلیلی برای بطلان آن وجود ندارد و در مقام جمع بین حقین (حق بایع و حق مشتری) می‌توان گفت که بایع با فسخ معامله اول می‌تواند از این زمان، سایر معاملات را فسخ کند (در مقام نقل استدلال مشابه ر.ک: انصاری دزفولی، ۱۴۱۵: ۱۹۱/۶).

از طرف دیگر می‌توان گفت که انعقاد عقد بر متعلق حق غیر، موجب تزلزل من رأس معامله می‌گردد؛ همان طور که در بیع مال مرهونه توسط راهن چنین است و مقتضای فسخ بیع اول، خارج کردن مال از ملکیت کسی است که بیع با او انجام شده و نه مشتری دوم. لذا این امر در صورتی محقق می‌گردد که معاملات مشتری باطل باشد، هرچند که می‌توان گفت دلیلی برای تزلزل معاملات مشتری وجود ندارد؛ زیرا تصرف در زمان خیار، تصرفی صحیح و لازم است و با فسخ معامله بدل آن مسترد می‌شود (همان: ۱۹۱/۶-۱۹۲).

کسانی که تمام معاملات انجام شده توسط مشتری را صحیح می‌دانند، می‌گویند با فسخ بیع توسط بایع، اجاره منفسخ نمی‌شود؛ بلکه عین به صورت مسلوب المنفعه به بایع باز می‌گردد و بایع باید تا انقضای مدت اجاره صبر کند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۵۲۵/۵؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۴۷۱/۳؛ نراقی، ۱۴۱۵: ۳۹۳/۱۴؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۴۹/۲۳؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ۵۸۲/۲). در این بحث، به نظر می‌رسد حق با کسانی است که معتقدند فسخ بیع تأثیری بر تصرفات مشتری ندارد؛ زیرا در عقد بیع که عقدی لازم است، مشتری مالک مال موضوع عقد می‌شود و حق هر گونه تصرفی را در مایملک خود دارد و وجود خیار برای بایع (جز در بیع شرط)، نه می‌تواند تصرفات مشتری را محدود نماید و نه دلیلی وجود دارد که با فسخ بیع توسط بایع، خللی بر تصرفات ناقله مشتری وارد آید.

۳-۱. اثر فسخ بر قراردادهای سابق قابل فسخ

در گفتار سابق، اثر فسخ بر قراردادهای غیر قابل فسخی که قبل از آن انجام شده بود، بررسی شد. در این گفتار در صدد بررسی این امر هستیم که چنانچه برای مثال،

مشتری بعد از عقد بیع، معاملاتی انجام داده باشد که به دلیل وجود خیار یا جایز بودن عقد قابل فسخ باشند، فسخ عقد بیع بر معاملات مزبور مؤثر است یا خیر؟ در این باب، گذشته از نظری که قائل است با فسخ بیع توسط بایع، تصرفات مشتری باطل می‌شوند (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۴۰۴/۸) و سابقاً مورد بررسی قرار گرفت، برخی نیز معتقدند پس از فسخ بیع توسط بایع، وی حق فسخ تصرفات مشتری را دارد (نراقی، ۱۴۱۵: ۳۹۴/۱۴). شهید ثانی در این مورد قائل است که اگر معامله سکنی مطلق یا عاریه باشد، قابل فسخ توسط بایع است (عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۴۷۱/۳؛ همو، ۱۴۱۳: ۲۰۷/۳). مبنای این نظریه می‌تواند این باشد که با فسخ بیع، بایع قائم‌مقام مشتری شده و می‌تواند عقدی را که وی منعقد نموده و قابل فسخ است، فسخ نماید. لیکن شهید ثانی مسئله را این گونه توجیه نمی‌کند، بلکه معتقد است که در معاملات ناقله قابل ابطال مانند بیع به خیار، مغبون غابن را الزام به فسخ قرارداد لاحق می‌کند؛ پس اگر امتناع کند، حاکم عقد را فسخ می‌کند و اگر ممکن نبود، خود مغبون فسخ می‌کند (همو، ۱۴۱۳: ۲۰۶/۳). بر این استدلال به دو صورت اشکال وارد شده است:

الف) اینکه مغبون معامله مشتری را نیز فسخ کند، یا به دلیل داخل شدن عین در ملکیت اوست یا به خاطر داخل شدن بدل عین در ملکیت اوست. پس در صورت اول نیازی به فسخ ندارد [زیرا مال در ملک او وارد شده] و در صورت دوم دلیلی ندارد که از آنچه به واسطه فسخ استحقاق آن را می‌یابد، [بدل عین] به غیر آن [عین] عدول نماید (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵: ۱۹۳/۶).

ب) صاحب جواهر معتقد است دلیلی برای چیزهایی که شهید ثانی فرموده وجود ندارد؛ بلکه مقتضای فسخ به خیار، ابطال معاوضه اول و بازگشت هر یک از عوضین به صاحب آن است، اگر موجود باشد و الاً بدل آن داده می‌شود و در اینجا الزام به فسخ نمی‌شود (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۹-۴۸/۲۳).

در این بحث به نظر می‌رسد حق با کسانی است که نظر شهید ثانی را نقد کرده‌اند؛ زیرا به قول صاحب جواهر دلیلی برای چیزهای که شهید ثانی فرموده وجود ندارد و معلوم نیست که مغبون به چه علت می‌تواند غابن را الزام به فسخ قرارداد لاحق کند و در صورت امتناع وی، حاکم عقد را فسخ نماید؛ چون انتقال موضوع معامله توسط

غابن حتی با یک معامله قابل فسخ، به معنای انتزاع مالکیت مال از غابن است و از این حیث تفاوتی با تلف مال ندارد. پس همان طور که در حالت تلف مال، در صورت فسخ معامله، غابن ملزم به دادن بدل می‌شود، در حالتی که وی مال را به دیگری انتقال داده و دیگر مالک مال نیست نیز ملزم به دادن بدل مال است و نه چیز دیگر.

۲. اثر فسخ بر قراردادهای سابق در حقوق کنونی

بحث تأثیر فسخ بر قراردادهای سابق، دارای یک قاعده کلی و چند استثناست که در ادامه، ابتدا قاعده کلی این بحث مطرح می‌شود و سپس استثنائات این قاعده مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۲. قاعده کلی اثر فسخ بر قراردادهای سابق

در حقوق فرانسه اثر فسخ در قراردادهای آنی^۱ به گذشته تسری می‌یابد و عقد از زمان تشکیل بلااثر می‌شود که به چنین فسخی «Résolution» گفته می‌شود؛ در حالی که در عقود مستمر،^۲ اثر فسخ ناظر به آینده است و عطف به ماسبق نمی‌شود و اصطلاحاً «Résiliation» گفته می‌شود (شهیدی، ۱۳۸۸: ۵۲؛ هاشمی، ۱۳۹۲: ۲۱؛ بهرامی احمدی، ۱۳۹۰: ۷۰۷). ماده ۱۶۰ قانون مدنی مصر نیز مقرر می‌دارد:

«هنگامی که عقد فسخ شود، متعاقدين به حالتی که قبل از عقد داشته‌اند، باز می‌گردند؛ پس اگر این امر ممکن نباشد، جایز است حکم به جبران خسارت [دادن بدل] بشود».

در همین راستا گفته شده است هنگامی که قاضی حکم به فسخ عقد می‌دهد، عقد منحل می‌شود؛ اما نه از زمان انشای حکم، بلکه از زمان به وجود آمدن عقد. پس فسخ دارای اثر رجعی است و عقد فسخ شده کأن لم یکن محسوب می‌گردد و اثر آن ساقط می‌شود، حتی در گذشته عقد نسبت به غیر نیز با اثر رجعی منحل می‌شود (شورابی، ۱۹۹۷: ۵۵-۵۶).

1. Contrats instantanés.
2. Contrats successifs.

قانون مدنی کشور ما در باب زمان تأثیر فسخ سکوت کرده است؛ لیکن غالب نویسندگان در این مورد معتقدند که اثر فسخ نسبت به آتیه بوده و به گذشته تسری ندارد (امامی، بی‌تا: ۵۴۶/۱؛ شهیدی، ۱۳۷۷: ۱۹۹-۲۰۰؛ کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۷۹/۵) تا جایی که یکی از نویسندگان، آن را به صورت قاعده چنین بیان می‌نماید:

«تصرف طرفی که در اثر عقد مالک شده، در موضوع تملیک نافذ است و فسخ بعدی به آن صدمه نمی‌زند» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۷۹/۵؛ برای دیدن استدلال دیگر در این باب ر.ک: جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۰۲/۴؛ بهرامی احمدی، ۱۳۹۰: ۷۰۷).

در یکی از آرای شعبه ششم تشخیص دیوان عالی کشور نیز این عبارت به صراحت درج گردیده است:

«اثر فسخ به واسطه غبن یا دیگر خیارات، نسبت به آتیه است و به گذشته تسری ندارد. بنابراین اعمال حقوقی که مشتری قبل از فسخ نسبت به مبیع انجام داده، به واسطه فسخ بعدی معامله دچار تزلزل نخواهد شد» (عابدیان و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۰۳؛ معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۹۲: ۱۶۹ و ۱۷۴).

در این رابطه باید گفت به مقتضای قاعده تسلیط که در ماده ۳۰ قانون مدنی مقرر شده است، مالک حق هر گونه تصرف را در اموال خود دارد که از جمله این تصرفات می‌تواند انجام معاملاتی بر روی مایملک خود باشد. قسمت اول مواد ۴۵۴^۱ و ۴۵۵^۲ قانون مدنی نیز به همین قاعده اشعار دارد. لذا با توجه به مفاد این مقررات و وحدت ملاک با احکام اقاله می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که اثر انحلال قرارداد اصولاً ناظر به آینده است و عطف به ماسبق نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۷۹/۵؛ زهرینی، ۱۳۸۳: ۲۳۰) و این در واقع، همان نتیجه‌ای است که در قسمت قبل و مطابق نظر مشهور فقها حاصل گردید.

۱. ماده ۴۵۴ قانون مدنی: «هر گاه مشتری مبیع را اجاره داده باشد و بیع فسخ شود، اجاره باطل نمی‌شود؛ مگر اینکه عدم تصرفات ناقله در عین و منفعت بر مشتری صریحاً یا ضمناً شرط شده که در این صورت اجاره باطل است».
۲. ماده ۴۵۴ قانون مدنی: «اگر پس از عقد بیع، مشتری تمام یا قسمتی از مبیع را متعلق حق غیر قرار دهد، مثل اینکه نزد کسی رهن گذارد، فسخ معامله موجب زوال حق شخص مزبور نخواهد شد؛ مگر اینکه شرط خلاف شده باشد».

۲-۲. استثنائات قاعده کلی اثر فسخ بر قراردادهای سابق

قاعده عدم تأثیر فسخ بر قراردادهای سابق که در سطور پیشین بررسی شد، مانند بسیاری از قواعد دیگر به کلیت و تمامیت خود بر همه مصادیق صادق نیست و در برخی مصادیق می‌تواند محل بحث و مناقشه قرار گیرد که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۱-۲-۲. اثر فسخ قرارداد اصلی بر قراردادهای فرعی

در مواردی مانند اجاره فرعی یا پیمانکاری فرعی می‌توان گفت با انحلال معامله اصلی، معامله فرعی نیز منفسخ می‌شود؛ برای مثال می‌دانیم که به موجب ماده ۴۷۴ قانون مدنی، مستأجر حق دارد منافع ملک را به دیگری منتقل نماید. در این مورد، رابطه قراردادی میان وی و مستأجر دوم برقرار می‌شود و تمام تکالیف موجر بر عهده وی قرار می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۳۷۵/۱).

در این حالت، چنانچه موجر اصلی قرارداد اجاره را فسخ کند، کاشف به عمل می‌آید که مستأجر اول از ابتدا مالک منافع مدت زمان حد فاصل وقوع فسخ تا انتهای مدت قرارداد نخست نبوده است؛ از این رو نمی‌توانسته این منافع را به مستأجر دوم تملیک نماید. پس باید قائل شد که با فسخ اجاره اول، اجاره دوم نسبت به باقی مانده مدت، غیر نافذ شده و منوط به تنفیذ موجر اول می‌گردد.

۲-۲-۲. اثر فسخ قرارداد اصلی بر قراردادهای تبعی

گاه عقود وجود دارند که به تبع عقدی دیگر منعقد می‌گردند؛ برای مثال، عقد بیعی منعقد می‌گردد و خریدار برای توثیق پرداخت ثمن، مالی را به رهن فروشنده می‌گذارد یا ثالثی از خریدار در برابر فروشنده ضمانت می‌کند یا خریدار، فروشنده را به ثالثی حواله می‌دهد که مورد قبول وی قرار می‌گیرد و امثال آن. در اینجا این بحث مطرح می‌شود که اثر فسخ معامله پایه [بیع] بر این عقود که به تبع آن منعقد گردیده است، چیست؟ در این رابطه، مقرر صریحی که تکلیف این عقود را معین کرده باشد، وجود ندارد. لیکن با استفاده از مفاد برخی مواد می‌توان چنین نتیجه گرفت که در این حالت، این عقود که جنبه تبعی دارند، با انحلال عقد اصلی که فسخ نیز یکی از اسباب

انحلال است، منفسخ می‌شوند؛ برای مثال در عقد ضمان، از مواد ۷۰۱^۱ و ۷۰۷^۲ قانون مدنی چنین استفاده می‌شود که از بین رفتن دین مبنای ضمان، موجب براءة ضامن می‌شود و از آنجا که معقول نیست گفته شود که عقد ضمان باقی است، ولیکن ضامن بری شده است، باید قائل بود که براءة ضامن به معنای انفساخ عقد ضمان است.

قسمت اخیر ماده ۷۸۷ قانون مدنی،^۳ زمانی راهن را مستحق استرداد رهن می‌داند که «به نحوی از انحاء از آن [دین] بری شود». مطابق این ماده، ملاک استرداد رهنه، براءة راهن از دین است و یکی از اسباب براءة وی نیز فسخ عقد پایه است؛ لذا با فسخ عقد پایه، عقد رهن نیز منفسخ می‌گردد.

در حواله نیز وضعیتی مشابه وضعیت فوق وجود دارد. چنانچه بعد از حواله، عقد بیع که منشأ دین موضوع حواله است، فسخ شود، دین موضوع حواله از بین می‌رود و عقد حواله فاقد موضوع می‌شود. قانون مدنی در این خصوص که وضعیت عقد حواله بعد از فسخ بیع چیست، حکم روشنی ندارد. ماده ۷۳۳ قانون مدنی در این زمینه مقرر می‌دارد:

«... اگر بیع به واسطه فسخ یا اقاله منفسخ شود، حواله باطل نبوده، لیکن محال‌علیه بری، و بایع یا مشتری می‌تواند به یکدیگر رجوع کند...».

ظاهر این ماده که در قسمتی قائل به عدم بطلان حواله است، نظر کسانی را تأیید می‌کند که معتقدند فسخ بیع، به نفوذ حواله خللی نمی‌رساند و آن را فسخ نمی‌کند (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ۷۹۴/۲؛ امامی، بی‌تا: ۲۹۹/۲). لیکن باید انصاف داد که حق با کسانی است که معتقدند حواله تابع بیع است و هر گاه بیع به دلیلی منحل شود، حواله نیز از آن پیروی می‌کند. به ویژه اگر بپذیریم که حواله نوعی استیفا محسوب می‌شود و

۱. ماده ۷۰۱ قانون مدنی: «ضمان عقدی است لازم، و ضامن یا مضمون‌له نمی‌توانند آن را فسخ کنند؛ مگر در صورت اعسار ضامن به طوری که در ماده ۶۹۰ مقرر است یا در صورت بودن حق فسخ نسبت به دین مضمون‌له و یا در صورت تخلف از مقررات عقد».

۲. ماده ۷۰۷ قانون مدنی: «اگر مضمون‌له ذمه مضمون‌عنه را بری کند، ضامن بری نمی‌شود؛ مگر اینکه مقصود ابراء از اصل دین باشد».

۳. ماده ۷۸۷ قانون مدنی: «... راهن نمی‌تواند قبل از اینکه دین خود را ادا نماید و یا به نحوی از انحاء قانونی از آن بری شود، رهن را مسترد دارد».

بدهی خریدار بدین وسیله پرداخت می‌گردد، با فسخ بیع و براءت خریدار، وجود حواله محملی ندارد (کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۳۶۵/۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۵۷/۲۱-۵۸؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۳۱۶/۲؛ بیهقی کیدری، ۱۴۱۶: ۳۱۴). در هر صورت، حکم فعلی قانون مدنی اگرچه دالّ بر این است که حواله منفسخ نمی‌شود، ولی در عمل اثری مشابه انفساخ حواله دارد؛ زیرا با تحقق حواله، دین محال‌علیه به محیل از بین می‌رود و تنها دینی که برای او باقی می‌ماند، تعهد در برابر محتال است. لذا وقتی که مقنن بیان می‌دارد: «حواله باطل نبوده، لیکن محال‌علیه بری» می‌شود، ظاهر در این است که به دین جدید او در زمان فسخ بیع نظر دارد. بنابراین اگر محال‌علیه وجه حواله را نپرداخته باشد، دیگر لازم نیست پردازد و این خود به معنای انحلال (انفساخ) حواله است (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۴۳۵/۴).

۲-۳. اثر فسخ بیع خیار بر قراردادهای سابق

مفاد ماده ۴۶۰ قانون مدنی، نقل و انتقال مبیع شرطی را ممنوع کرده است. مفاد این ماده را با توجه به مبنای آن می‌توان در بیع متضمن خیار شرط نیز جاری دانست؛ زیرا مراد این است که مبیع برای بازپس گرفتن آماده باشد. بنابراین بیع متضمن خیار شرط را نیز باید از مواردی دانست که عدم تصرفات ناقله بر مشتری به طور ضمنی شرط شده است (همو، ۱۳۸۳: ۸۰/۵). اما نکته‌ای که محل تلاقی این بحث با موضوع نوشتار حاضر می‌باشد، این است که آیا معاملات ناقله مشتری به خودی خود باطل‌اند یا با فسخ بیع توسط بایع شرطی، این معاملات منفسخ می‌شوند؟

به اعتقاد برخی، هدف این است که امکان اجرای خیار توسط بایع و دستیابی به مبیع محفوظ بماند و لذا خریدار نمی‌تواند موضوع حق فروشنده را از بین ببرد و مبیع را به دیگری منتقل کند (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۷۰/۲؛ انصاری دزفولی، ۱۴۱۵: ۱۴۴/۶-۱۴۵). لیکن برخی دیگر معتقدند که مفاد ماده ۴۵۴^۲ قانون مدنی می‌رساند که صرف اشتراط عدم

۱. ماده ۴۶۰ قانون مدنی: «در بیع شرط، مشتری نمی‌تواند در مبیع تصرفی که منافای خیار باشد، از قبیل نقل و انتقال و غیره بنماید».

۲. ماده ۴۵۴ قانون مدنی: «هر گاه مشتری مبیع را اجاره داده باشد و بیع فسخ شود، اجاره باطل نمی‌شود؛ مگر اینکه عدم تصرفات ناقله در عین و منفعت بر مشتری صریحاً یا ضمناً شرط شده که در این صورت اجاره باطل است».

تصرفات ناقله، سبب بطلان این تصرفات نیست، بلکه از زمان فسخ بیع این آثار برجا خواهد ماند (نهرینی، ۱۳۸۳: ۲۴۵). با پذیرفتن نظر اخیر و تفسیر ماده ۴۶۰ قانون مدنی به همین نحو، می‌توان این مورد را نیز مصداقی از مصادیق تأثیر فسخ نسبت به معاملات سابق محسوب نمود. البته در این حالت باید قائل شد که بعد از فسخ بیع توسط بایع، بیع انجام شده توسط مشتری منفسخ نمی‌شود، بلکه به حالت عدم نفوذ منقلب شده و محتاج تنفیذ بایع اول می‌شود و این حالت مانند راه حلی است که در تفسیر ماده ۵۰۰ قانون مدنی در باب اجاره مبیع شرطی پذیرفته شده است و اجاره مال توسط خریدار شرطی را صحیح دانسته‌اند و در صورت منافات با حق بایع شرطی از تاریخ فسخ بیع توسط بایع، اجاره را نسبت به بقیه مدت در حکم فضولی دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۳۷۸/۱-۳۷۹؛ امامی، بی‌تا: ۵۶۴/۱-۵۶۵). گفتنی است که این تفسیر در باب ماده ۴۵۵ قانون مدنی مربوط به رهن مبیع شرطی نیز صادق است.

۲-۲-۴. اثر فسخ قرارداد ارفاقی بر معاملات ضرری تاجر ورشکسته

می‌دانیم که مطابق مقررات قانون تجارت (ماده ۴۱۹)، تاجر از تاریخ صدور حکم ورشکستگی، از مداخله در تمام اموال خود منع می‌گردد و ماده ۵۵۷ این قانون، کلیه معاملات وی را باطل اعلام می‌نماید. اما در صورتی که تاجر، موفق به انعقاد قرارداد ارفاقی (موضوع مواد ۴۷۹ به بعد) گردد، می‌تواند مجدداً به معاملات تجاری اقدام نماید و این معاملات از این جهت دارای اشکال نخواهند بود.

لیکن حکمی که ماده ۵۰۰^۱ قانون تجارت مقرر کرده، به نوعی آثار بطلان قرارداد ارفاقی را بر فسخ این قرارداد بار کرده است. لازم به توضیح است که اگر تاجر ورشکسته به شرایط قرارداد ارفاقی عمل نکند، طلبکاران می‌توانند برای فسخ قرارداد، علیه وی اقامه دعوی نمایند (ماده ۴۹۴). با توجه به مواد مزبور، فسخ این قرارداد توسط دادگاه صورت می‌گیرد و حکم دادگاه جنبه انشایی دارد و با فسخ قرارداد توسط دادگاه، معاملات تاجر بعد از قرارداد ارفاقی، با اجتماع دو شرط «به قصد اضرار» و

۱. ماده ۵۰۰ قانون تجارت: «معاملاتی که تاجر ورشکسته پس از صدور حکم راجع به تصدیق قرارداد ارفاقی تا صدور حکم بطلان یا فسخ قرارداد مزبور نموده، باطل نمی‌شود؛ مگر در صورتی که معلوم شود به قصد اضرار بوده و به ضرر طلبکاران هم باشد».

«ضرری بودن» باطل می‌شوند؛ یعنی در این موارد، مقنن احکام بطلان را بر فسخ قرارداد بار کرده (نهرینی، ۱۳۸۳: ۲۳۱-۲۳۲؛ قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۷۶: ۱۷۲-۱۷۳) و این همان پذیرفتن اثر قهقرایی نسبت به معاملات سابق برای این قسم فسخ است.

نتیجه‌گیری

۱. از تتبع در اقوال فقها این نتیجه به دست می‌آید که به عقیده مشهور، اثر فسخ نسبت به آینده است و به گذشته تسری ندارد و فسخ یک معامله نمی‌تواند تزلزلی در معاملات سابق بر آن ایجاد نماید و لذا به صورت قاعده می‌توان گفت که «فسخ نسبت به قراردادهای سابق بر آن، اثر قهقرایی ندارد»؛ اگرچه همین قاعده نیز مطابق برخی نظرات فقهی در برخی موارد استثنا خورده و برخی فقیهان در بعضی موارد، اثر قهقرایی فسخ نسبت به معاملات سابق را پذیرفته‌اند.

۲. در حقوق موضوعه ایران بر خلاف کشورهای نظیر فرانسه و مصر، به تبع نظر مشهور فقهی، عدم سرایت آثار فسخ نسبت به معاملات سابق به عنوان یک قاعده پذیرفته شده است. لیکن این قاعده استثنائات مهمی نیز دارد که عبارت‌اند از: اثر فسخ قرارداد اصلی بر قراردادهای فرعی و قراردادهای تبعی، اثر فسخ بیع خیاری بر قراردادهای سابق بر فسخ و نیز فسخ قرارداد ارفاقی در مواردی که ثابت شود تاجر پس از صدور حکم راجع به تصدیق قرارداد ارفاقی تا صدور حکم بطلان یا فسخ قرارداد مزبور، معاملاتش به قصد اضرار به طلبکاران نموده و این معاملات عملاً به ضرر طلبکاران نیز باشد.

۳. در مواردی که فسخ نسبت به قراردادهای سابق بر خود اثر می‌گذارد، این تأثیر در همه موارد یکسان نیست؛ تأثیر فسخ قرارداد پایه بر قراردادهای فرعی و تبعی آن است که باعث انفساخ قراردادهای مزبور می‌شود؛ فسخ بیع خیاری باعث عدم نفوذ قراردادهای مشتری نسبت به مبیع می‌شود و بالاخره حکم به فسخ قرارداد ارفاقی، باعث صدور حکم به بطلان قراردادهایی می‌شود که تاجر به قصد اضرار به طلبکاران نموده و این معاملات عملاً نیز به ضرر طلبکاران نیز تمام شده‌اند.

کتاب‌شناسی

۱. ابن براج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز بن نحیر، المهدب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الازهان الی احکام الایمان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۳. امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، تهران، اسلامیه، بی تا.
۴. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمدامین، کتاب المكاسب المحرمة و البیع و الخیارات، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق.
۵. باقری اصل، حیدر، بررسی تحلیلی احکام عمومی فسخ عقود لازم، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۹۰ ش.
۶. بحرانی (آل عصفور)، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۷. بهرامی احمدی، حمید، حقوق تعهدات و قراردادهما، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۰ ش.
۸. بیهقی کیدری، قطب‌الدین محمد بن حسین، اصباح الشیعة بمصباح الشریعه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ ق.
۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، الفارق: دایرة المعارف عمومی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۶ ش.
۱۰. ساعی، محمدهادی و امین کزازی، «بررسی تطبیقی اثر قهقراپی فسخ»، نامه مفید، شماره ۷۹، ۱۳۸۹ ش.
۱۱. شورابی، عبدالحمید، فسخ العقد فی ضوء القضاء و الفقه، چاپ سوم، اسکندریه، منشأة المعارف، ۱۹۹۷ م.
۱۲. شهیدی، مهدی، حقوق مدنی: اصول قراردادهما و تعهدات، چاپ دوم، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجلد، ۱۳۸۸ ش.
۱۳. همو، سقوط تعهدات، چاپ چهارم، تهران، حقوق دان، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم بن عبدالعظیم، العروة الوثقی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ق.
۱۵. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، کتاب فروشی مرتضویه، ۱۴۱۶ ق.
۱۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۱۷. همو، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ق.
۱۸. عابدیان، میرحسین و دیگران، در تکاپوی عدالت، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۱۹. عاملی جبعی، زین‌الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه، حاشیه سیدمحمد کلانتر، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۰ ق.
۲۰. همو، مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۲۱. عاملی جزینی، محمد بن جمال‌الدین مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۲. علامه حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل‌البیست علیهم السلام، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. همو، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۴. همو، مختلف الشیعة فی احکام الشریعه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

۲۵. فخرالمحققین حلی، ابوطالب محمد بن حسن بن یوسف، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۸ ق.
۲۶. قائم مقام فراهانی، محمدحسین، *حقوق تجارت: ورشکستگی و تصفیه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.
۲۷. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی: عقود معین*، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۸۲ ش.
۲۸. همو، *حقوق مدنی: عقود معین*، چاپ هشتم، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۸۱ ش.
۲۹. همو، *حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها*، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۸۳ ش.
۳۰. کرکی عاملی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۳۱. محقق حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن هذلی، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۳۲. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، *مجموعه نشست‌های قضایی مسائل قانون مدنی*، چاپ دوم، تهران، جاودانه، ۱۳۹۲ ش.
۳۳. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، *تحریر الوسیله*، قم، دارالعلم، بی تا.
۳۴. همو، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ ق.
۳۵. نجفی، محمدحسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۳۶. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعة فی احکام الشریعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ ق.
۳۷. نهرینی، فریدون، *ماهیت و آثار فسخ در حقوق ایران*، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۳ ش.
۳۸. هاشمی، سیدحسین، *انحلال قراردادها در حقوق ایران و فرانسه*، تهران، جنگل - جاودانه، ۱۳۹۲ ش.

